وخود بشکست مردمان قصد آن کردند که آن بار از وی فرو گیرند شیخ از آنجا
میگذشت گفت اینجا چه بوده است حال را باز گفتند زمام اشتر را بگرفت و روی
سوی آسمان کرد و گفت این اشتر را درست کن و اگر درست نخواهی کرد چرا دل قصابی
بگریستن این کودک بسوختی در حال اشتر برخاست و در رفتن آمد وی گفته که
همه عالم را اگر خواهند یا نه با خداوند خوی بایکرد والا در رنج باشند زیرا که
چون خوی با وی کنی در بلا میلی سپس بلا بر تو بلا نیاید و رنجه دل نگردی که
خداوند تعالی برضا و سخط ما تقدیر خود متغیر نکند پس رضا بحکم موجب
راحت است هر که با وی خوی کند دلش براحت شود و هر که از وی اعراض
کند بورد قضا رنجه دل گردد شیخ احمد نصر رحمه الله تعالی وی از کبار
مشایخ بوده معاصر شیخ ابو العباس قصاب است و حصری را دیده در آن
وقت که شیخ ابو سعید ابو الخیر از مهنه عزیمت زیارت و صحبت شیخ ابو العباس
کرده بود شیخ احمد نصر در شهر نسا بود در خانقاهی که بالای شهر است
بر کنار گورستان که خاک مشایخ و تربت بزرگان آنجاست و استاد ابو علی
دقاق آنجا خانقاهی بنا کرده است باشارت مصطفی صلی الله علیه وسلم
چون شیخ ابو سعید نزدیک نسا رسید بشهر نسا در نیامد و بزیر شهر رهها
بگذشت و روی به بسمه کرد که دهی است که تربت محمد علیان آنجاست نهاده
شیخ احمد نصر از صومعه که در آن خانقاه داشت سر بیرون کرد و با جمع صوفیان

که آنجا بودند گفت هر که را می باید که شاه باز طریقت را ببیند اینک می گذرد
به بسمه باید شد تا وی را آنجا دریابد احمد نصر بیست حج گذارده بود و بیشتر احرام
از خراسان بسته بود یک روز در حرم از اسرار حقایق این طایفه چیزی در عبارت
اصحاب طامات باز گفت دویست و هشتاد تن از پیران در حرم بودند گفتند تو این
سخن چرا گفتی وی را از حرم بیرون کردند در همان ساعت حصری از خانه خود
در بغداد بیرون آمد و خادم را گفت آن جوان خراسانی که هر سال می آید چون بیاید
راهش ندهی چون احمد ببغداد آمد بدر خانه حصری شد خادم گفت شیخ در
فلان وقت بیرون آمد و گفت وی را بار ندهی احمد چون آن بشنید بیهوش بیفتاد
و آن چند شبانه روز بر در نشست آخر روز حصری بیرون آمد و گفت آن ترک
ادب که بر تو گذشته غرامت آن را باید که بروم شوی و یکسال روز حلوا بلی
کنی و شب در آن جای در طرسوس که کافران از مسلمانان گرفته اند و ویران
کرده تا بروز نماز کنی و زنهار که یکساعت نخسبی شاید که دلهای پیران
ترا قبول کند احمد چون صادق بود فی الحال بآنچه شیخ فرمود قیام نمود بعد از آن
بدر خانه شیخ آمد خادم گفت زود بیا که امروز هفت بار شیخ بطلب تو بیرون
آمده است ناگاه شیخ بیرون آمد و گفت یا احمد و ولدی و قرة عینی و وی از
شادی لبیک زد و روی بحرم نهاد پیران حرم استقبال وی کردند و گفتند
یا والداه و قرة عیناه شیخ ابو علی سیاه رحمه الله تعالی وی از اکابر مشایخ مرو

Copyright © King Saud University